



رضا رفیع

## از فرمایشات ما!

داستان من و صالح‌علاء! - ۸  
خفه شو عزیزم!

در نوبت پیشین، اینگونه نقل کردیم که اولین بار که در منزل استاد صالح‌علاء به دیدارش رفتم، شبی بود بارانی. از یک گلفروشی در میدان مادر (محسنی سابق)، گلدان گلی گرفتیم برای حضرت دوست. گلفروش پرسید: برای آقای صالح‌علاء می‌خواهید؟ گفتیم: بله؛ چطور؟ گفت: چون همیشه از ما گل می‌گیرند. وقتی که باران می‌آید!



خبری از آن میز روسی کافه‌اش نبود. نقشی از دل و قاب نگاه و اسم رفیق. با یک غنچه زُ و دو برگ ریحان و عطر نرگس با سبزه و سیب و سورمه، خودش بود و صدای نرم باران که بر پنجره می‌زد. چایی قندپهلوی نوشانوش کردیم و چون صحبت از کاپوچینوی داغ در یک پاییز سرد شد؛ فی‌الغور کتاب تازه‌اش «کاپوچینو، کیک پنیر» را آورد و نسخه‌ای از ره مهمان‌نوازی تقدیم کرد به کمترین: «برای رفیق بالفعل، استاد رضا رفیع جان. سرخی من از شما و زردی شما از من!» ... (استادش زیادی بود، اما خب به خاطر رعایت امانت، عین و اصل نوشته را نقل کردم. با این نگاه که خواننده خود باید عاقل باشد!)

حیفم می‌آید چندخطی از دل‌نوشته زیبای دوست هنرمند صالح‌علاء، جناب «عبدالرضا منجزی»، سینماگر خوب کشورمان که امسال - آذر ۹۹ - برای تولدش نوشته بود، در وصف او در اینجا و در پایان کار نقل نکنم:

«... نمی‌شود از روی قلب تو کپی زد. مثل تو زیستن، جرأت می‌خواهد. من ندارم. مثل تو نمی‌شود شاعرانگی کرد. این جهان، پُر است از زمختی خشونت، قهر، تند و پرخاش. تو یک‌تنه، چند دهه مثل خودت رفتار کردی. از روی دست خودت مشق نوشتی... نبوغ تو وقتی با جنون عارفانه همراه می‌شود، همه را وادار می‌کنی تا با تأمل، سه دقیقه در تاریکی بنشینند و تمام. و این یعنی نمایش!... کاش دنیا به رنگ تو می‌شد. تو عقل عشق و جرأت دل داری. عاشق عاقلی. مجنون معقولی. بی‌حد و حساب. کاش روزگار به زنگ تو می‌چرخید. کاش خلق و خوی تو درس می‌شد و چند میدان شبیه تو داشتیم تا دورت بگردیم. چقدر این همه سال با همین بریده بریده گفتن‌های مختصر، گل کاشتی. با آن لکنت زیبات، کار عشق را سهل کردی و زندگی را راه انداختی. تو ارژینال‌ترین نسخه یک شاعر عاشق پیشه عارفی!...»

حضرت دوست - محمد صالح‌علاء - که از رهگذر رفاقت و محبت، بر کتاب حاضر، دیباچه‌ای نگاشته است و طنزیات مرا قابل‌انگاشته است؛ خود از «سابقون» اهل کتاب است. چندین کتاب شعر و ترانه و داستان و نمایش و دلنوشته در خورجین خویش دارد. دو فروندش که تا اینجای کار، نام‌بردار شد. می‌ماند «دست بردن زیر لباس سیب» و «اجازه می‌فرماید گاهی خواب شما را ببینیم؟» و «حیف! حوصله‌ام پیر شده» و «پارچه‌فروش عاشق» و «نامه‌های شفاهی» و «خط‌کش‌ها و شقایق» و «خفه شو عزیزم!» و... که این آخری، به گمانم خطاب به من بود!

چشم؛ دیگر لب از سخن فرو می‌بندم و دست از کشک‌سابی خود برمی‌دارم. شاید در سکوت سرشار ما آسمان به حرف آید و باران بگیرد و از طراوت طبیعی‌اش، طنزهای ما هم تر و تازه شود. کشک، فی‌نفسه، با نمک اما خشک است. اگر در معرض باران خیس نشود؛ کشک‌سابی هم عملاً مقدر نیست. حتی برای شما! ... در پایان، باز هم تأکید و تکرار می‌کنم که:

کشک می‌سابم و امید که این فنّ شریف

چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود!

«پایان»



• وحید حاج سعیدی

## جایزه صادراتی و مافیای خیار شور!

قدرشان را نمی‌دانیم و تا بازار یک محصول کشمش می‌شود، آن واحد با صدور یک بخشنامه، چند هزار نفر قاچاقچی خلق الساعه متولد می‌کنیم!

طرف مجوز گرفته و در حال صادرات قانونی یک محصول به خارج است تا خیر سرش دو زار ارز وارد کشور کند و چرخ تولید بچرخد و یک نون و بوقلمونی سر سفره زن و بچه اش ببرد.

راننده ترانزیت هم در مسیر خوش و خرم در حال چاندن تخمه جابانی (همون تخمه ژاپنی خودمان) و گوش کردن به یک آهنگ غیر مجاز آن طرف آبی است که پشت فرمان تریلی، ناگهان مور مورش می‌شود و تا صفحه گوشی‌اش را باز می‌کند، می‌بیند ای دل غافل! گویا محصول تریلی قاچاق اعلام شده و صاحب بار هم قاچاقچی بین‌المللی و ایشان هم همدست قاچاقچی!

باور بفرمایید کار کارمندان تعیین مصادیق مجرمانه یا تشخیص کالای قاچاق، از کار در معدن زمستان بورت آزاد شهر، سخت تر است. یعنی شب و روز ندارند.

فی‌المثل امروز اعلام می‌کنند صادرات خیارشور فله ممنوع و رسانه ملی هم همزمان از توقیف چند کامیون خیارشور فله قاچاق گزارش منتشر می‌کند و مصاحبه‌ای با تعدادی از قاچاقچیان نادم با چهره شطرنجی پخش می‌کند؛ اما نیم ساعت بعد ۵۰ تا کانتینر خیار شور از آن سوی آب‌های آرام و حتی آب‌های نا آرام، آرام آرام وارد کشور می‌شوند و قیمت خیار شور با خاک کوچه یکسان می‌شود!

حالا بعد که بازار از خیارشور اشباع شد، اتاق بازرگانی برای صادرات خیارشور جایزه در نظر می‌گیرد و این محصول استراتژیک از مصادیق مجرمانه قاچاق کالا خارج می‌شود، ولی تولید کنندگان به خاک شور می‌نشینند! به همین شوری و خوشمزگی که عرض شد!

کالا و تا تقی به تقی می‌خورد، جلوی صادرات یک محصول را می‌گیرند و از کلمه قاچاق و قاچاقچی استفاده می‌کنند!

قبول کنیم قاچاق کالا با صادرات غیر رسمی فرق دارد. اصلاً ما کی قرار است این عینک کوفتی بدبینی را از چشمان مان بیرون بیاوریم و به نیمه پر آفتابه نگاه کنیم؟ چرا به جای واژه «صادر کننده غیر رسمی»، از واژه غریب و منحوس «قاچاقچی» استفاده می‌کنیم؟ پدر آمرزیده‌ها... ای‌هالاناس ... خلق الله! ... این «صادر کننده غیر رسمی» گردن شکسته یا به قول شما قاچاقچی مادر مرده هم ارز وارد مملکت می‌کند.

خیر سرش اشتغال زایی می‌کند. چرخ تولید را هل می‌دهد.



چرا به جای چوب لای چرخ گذاشتن و سنگ‌اندازی جلوی پای صادر کنندگان غیر رسمی، ظرفیت تولید مان را بالا نبریم؟ این همه چوب و سنگ از کجا می‌آورد؟ خسته نشدید؟ یک روز جلوی صادرات گوجه و خیار را می‌گیریم و یک روز هندوانه و ماکارونی و پنیر! لابد پس فردا هم صادرات «ساقه طلائی» و «شیرین‌عسل» ممنوع می‌شود!

در دنیا صادر کنندگان را روی سرشان می‌گذارند و حلوا حلوا می‌کنند، آن وقت ما اینجا

این روزها هر اداره، سازمان یا وزارتخانه‌ای که تشریف ببرید، یک کتابخانه دارند از این سر تا آن سر؛ پر از کتاب‌های فاخر با جلد‌های کالینگور و چرمی. اما در این کتابخانه همیشه قفل است و کلیدش را هم معلوم نیست در کدام کشو گذاشته‌اند!

با این حال پیشنهاد می‌شود دوستان وزارت اقتصاد و اتاق بازرگانی و اصناف و قس علی‌هذا ... یک بار هم که شده، لایه لای سیر آفاق و انفس در فضای مجازی یا بعد از صبحانه کاری که آدم چرتش نیامد، این باب هفتم گلستان سعدی را که در خصوص سیرت بزرگان، آموزش و تربیت صحیح و از همه مهم تر فواید خاموشی است، مطالعه کنند یا دستکم فایل صوتی اش را گوش نمایند!

این همه در مدرسه با قلم نی نوشتیم: «ادب مرد به از دولت اوست» یا نمی‌دانم «از خدا جویم توفیق ادب» یا «فرق بین بنی آدم و حیوان، ادب است» و ... این همه کلاس‌های انگیزشی برگزار شد و برنامه‌های تلویزیونی در باب ادب و احترام به دیگران پخش شد؛ اما هنوز یاد نگرفتیم از کلمات درست و بجا استفاده کنیم.

چی شده؟... دیگر می‌خواستید چه شود؟! این روزها هر وقت موتور اقتصاد مملکت ریپ می‌زند، یک عده گیر می‌دهند به صادر کنندگان

## تبسم و تفکر



سلمان طاهری

\*متولد ۱۳۵۸ - اهواز

\*فارغ‌التحصیل مهندسی عمران از دانشگاه علم و صنعت ایران / \*آغاز فعالیت هنری در زمینه کاریکاتور با نشریات دانشجویی در سال ۱۳۷۶ / \*آغاز

همکاری پیوسته با نشریات سابق گل‌آقادر سال ۱۳۷۸ / \*شروع فعالیت حرفه‌ای در زمینه کاریکاتور و انیمیشن - ۱۳۸۵ / \*کسب مقام نخست

سیزدهمین جشنواره مطبوعات ایران - ۱۳۸۵